

زندگی دفتری از خاطره‌هاست
یک نفر همدم خوشبختی‌هاست،
یک نفر همسفر سختی‌هاست
ما همه همسفر و رهگذریم
آنچه باقیست فقط خوبی‌هاست!

خاطرات نورالله «نورمن» گبای

برگ بیست و سوم

ویراستار: الهام یعقوبیان

دوراندیشی یک ویژگی مهم و ضروری در زندگی انسان‌ها و راز موفقیت آنهاست. دوراندیشی همان عاقبت‌اندیشی است و در واقع شامل توجه کردن به نتیجه‌ی اعمال، وقوع رویدادها و مشورت کردن با دیگران می‌باشد.

یهودیان، به دلیل تجربه‌ی مصائب و سختی‌هایی که در طول قرن‌ها بر آنها گذشته، مهارت دوراندیشی را به دست آورده‌اند و این مهارت به آنها کمک می‌کند تا به هویت و بقای خود ادامه دهند. یکی از مصائبی که یهودیان کاشان تجربه کرده‌اند، حادثه‌ی تلخ و تأسف بار قتل دکتر سلیمان برجیس است.

چند دهه پیش، دکتر سلیمان برجیس، پسر حکیم یعقوب برجیس، که از یهودیانی بود که به بهاییت گرویده بود، به دست یک فرد متعصب حبیب در شهر کاشان به قتل رسید. دکتر سلیمان برجیس فردی بسیار نیکوکار و با محبت بود و علاوه بر تخصص خود، به تبلیغ آیین بهاییت نیز می‌پرداخت.

روزی فردی به خانه‌ای دکتر برجیس رفته و به او می‌گوید که مادرش مریض و حالش بسیار وخیم می‌باشد. از دکتر خواهش می‌کند که با او همراه شود. دکتر، کیف خود را برداشته و با او می‌رود. دکتر، به محض وارد شدن به خانه‌ی وی، با هجوم عده‌ای چاقو به دست مواجه می‌شود که همگی به طور ناگهانی به او حمله می‌کنند. دکتر سرسختی می‌کند برای همین، آنها بدن نیمه جان‌ش را به بالای پشت بام برده و از بلندی به میان حیاط خانه پرتاب می‌کنند. دکتر هنوز نیمه جانی داشته پس بار دیگر با چاقو به او حمله می‌کنند. می‌گویند دکتر نگون بخت، اثر هشتاد ضربه چاقو بر بدن داشته است. در این عمل وحشیانه، بسیاری از همسایگان نیز که باور داشتند کشتن یک فرد بهایی برکت برایشان می‌آورد، سهمیم بودند.

قاتل پس از ارتکاب به جرم، داوطلبانه به کلانتری رفته و اعتراف می‌کند که دکتر را به قتل رسانده است. قاتل به تهران فرستاده می‌شود. در دادگاه فرمایشی، وی تبرئه شده و به کاشان بر می‌گردد. روزی که به شهر کاشان برمی‌گشت، بسیاری، حتی از اطراف کاشان به پیشوازش رفته و جلوی پایش گاو کشتند. این دست دادگاه‌های فرمایشی همچون تبرئه‌ی قاتل احمد کسروی و همدستش به دلیل همین باورهای خرافی که حتی در درباریان وقت هم رسوخ کرده بود، به تدریج باعث سست شدن پایه‌های سلطنت پهلوی و به قدرت رسیدن خرافیون اسلامی شد.

این قتل غیرانسانی و وحشیانه، برای جامعه‌ی یهودیان کاشان یک زنگ خطر بود. این واقعه، بسیاری از افراد جامعه را تشویق کرد که از کاشان فرار کنند. آنان دیگر احساس امنیت نمی‌کردند، پس به این نتیجه رسیدند که باید از آنجا خارج شوند.

اما واقعه‌ی دیگر، این بار با انعکاس بیشتری، یهودیان ایران را به سوی ترک نه تنها شهر که دیار و مملکتشان سوق داد.

در سال ۱۳۵۸ و ماه‌های نخست انقلاب اسلامی، اعدام ناجوانمردانه‌ی شادروان حاج حبیب القانین، رئیس وقت انجمن کلیمیان ایران، و یکی از سرمایه‌داران و صنعت‌گران برجسته‌ی کشور، تیر خبری روزنامه‌های ایران شد.

وی که یکی از خدمتگزاران و فرهیختگان ملت ایران بود و نقش بسیار پررنگی در مدرن‌سازی صنعت کشور و اقتصاد ایران داشت، در زمان وقوع انقلاب در خارج از کشور بود اما برای ادامه‌ی خدمت به ایران بازگشت و دستگیر و ظرف سه ماه بعد، طی محاکمه‌ای تشریفاتی به اعدام محکوم و بلافاصله به جوخه‌ی اعدام سپرده شد.

ایملی اخیرا به دستم رسید که به نوعی ریشه‌ی این اقدامات غیر انسانی را موشکافی می‌کند. این حکایت را به خواجه نصرالدین طوسی نسبت می‌دهند. راوی می‌گوید:

«در بغداد هرروز خبرهای بسیاری بدی می‌رسید از دزدی، قتل و تجاوز به زنان در بلاد مسلمانان که همه از توسط خود مسلمانان بود. روزی خواجه نصیر الدین از من پرسید که می‌دانی به چه دلیل مسلمان از هرجماعت دیگر بیشتر گناه می‌کنند؟ با آنکه دین خود را بسیار اخلاقی و بزرگمنش می‌دانند؟ من گفتم: بزرگوارا همانا من شاگرد توام و بسیار شادمان خواهم شد اگر ندانسته‌ای را بدانم.

خواجه نصیر الدین فرمود: در اخلاق مسلمانی هر گاه به تو فرمانی می‌دهند، آن فرمان " اما " و " اگر " دارد

در اسلام به تو می‌گویند:

دروغ نگو اما دروغ به دشمنان اسلام را باکی نیست.

غیبت مکن ... اما غیبت انسان بدکار را باکی نیست.

قتل مکن ... اما قتل نامسلمان را باکی نیست.

تجاوز مکن ... اما تجاوز به نامسلمان را باکی نیست.

و این " اماها " مسلمانان را گمراه کرده و هر مسلمانی به گمان خود، دیگری را نابکار و نامسلمان می‌داند و

اجازه هر عمل پستی را به خود می‌دهد و خدا را نیز از خود راضی و شادمان می‌بیند.. «

من در اینجا باید اضافه کنم که این دوگانگی تنها به دین اسلام بر نمی‌گردد. بلکه در بسیاری از مذاهب دیگر هم چنان تناقضی را می‌توانیم مشاهده کنیم.

باری، این هر دو رویداد تراژیک، که تنها نمونه‌ای است از آنچه نسل‌های گذشته در ایران تجربه کرده‌اند، تاثیر زیادی بر جامعه‌ی یهود ایران گذاشت و آنان که دوران‌دیشی بهتری داشتند، و نسبت به اتفاقاتی که در اطرافشان می‌افتاد حساسیت بیشتری داشتند، بر خلاف میل باطنی ترک میهن را چاره‌ی کار دیدند و از ایران خارج شدند و خود و فرزندانشان را از آنچه چهل و اندی است بر ایران و ایرانی می‌گذرد نجات دادند.

بسیاری دیگر اما ماندند. عشق به میهن و زادگاهشان چنان ریشه‌ی عمیقی داشت که ترجیح داده و می‌دهند که در کشور خود بمانند.

این دو فاجعه، تنها نمونه‌ای است از آنچه نسل‌های گذشته در ایران تجربه کرده‌اند. امیدوارم به قول پیرانمان، همگی عاقبت به خیر بشوند و روزی برسد که بشر به این درک برسد که هویت انسانی، یک ویژگی مشترک میان همه‌ی انسان‌ها، فرای پیشینه‌ی نژادی، مذهبی، ملیتی آنها می‌باشد و سایر تبعیض‌ها و فتنه‌انگیزی‌ها، تنها به منظور تفرقه‌افکنی میان انسان‌هاست.